

## انتقادی چند به دادنامه های ابطال شناسنامه و الزام ثبت احوال به صدور جدید آن

در سالهای اخیر دعوای جدیدی در دادگاه های شهرستان و استان کشور ما طرح و مورد رسیدگی و صدور دادنامه آن میشود. که در نوع خود از نظر انواع دعوای راجعه باسناد سجلی و جریان و نتیجه قضائی و حقوقی شایسته توجه و تامل است!

اینکه آنرا جدید و بی سابقه توصیف نمودم از این لحاظ است که در تاریخ وضع و اجرای قانون ثبت احوال و رفع اختلافات و دعوای راجعه بان تا چهارالی پنج سال قبل بر این چنین دعوای و احکامی مشاهده نمی شد!

و چون عقاید و نظرات مختلفی در اطراف آن ابراز و اظهار میشد. و از نظر قضائی به نحویکه لازمه قضاوت و داوری است. احکام صادره وضع قانونی و قضائی روشن و منطقی نداشته است. مقتضی دیدم از نظراهمیت و تأثیر با توجه باطراف و جوانب قانونی احکام تا آنجائیکه مواقع و موارد ابهام و تاریک آنرا به نماید موضوع را مورد بحث و گفتگو قرار داده حتی المقدور تناقض آراء و احکام صادره و اجرا شده را با قوانین ثبت احوال و سایر قوانین برای علاقمندان توضیح دهم.

اگرچه در بادی امر برای بعضی از خوانندگان ممکن است توهمی باشد. که وقتی این قبیل دعوای در محاکم مربوطه طرح و مورد رسیدگی و صدور دادنامه واقع می شود طبعاً در مراحل بعدی نیز مانند سایر دعوای مدنی و حقوقی طرف توجه و دقت بیشتری خواهد بود در این صورت رویه قضائی و حکم منطقی قانونی قابل قبول قضائی آن صادر و مواقع مبهم و تاریک آن نیز روشن خواهد شد. و در چنین وضعی برای بدست آمدن رویه و نظر قضائی ثابت را اشکالی نخواهد بود. که ضرورت بحث و تجزیه و تحلیل قضائی را اقتضا و ضرورتی باشد.

اما مشکلات موضوع بحث ما در این است که دعوای مزبور از نوع دعوای و اختلافاتی است که حل و فصل قضائی و بالاخره صدور رای نهائی آن وارد مراحل تمیزی نمی شود. و با اجازه حاصله از ماده ۴ قانون اصلاح قانون ثبت احوال مصوب اردی بهشت ۱۳۱۹ رسیدگی نهائی در دادگاه های استان ختم می گردد و باین مشکل قانونی هم اتخاذ یک رویه استرضای خاطر خواهان و پدیده یکنوع (دادرسی ارفاقی) که در هیچ یک از آئین محاکمات آشنا شده ما سابقه قانونی و قضائی ندارد و خواه ناخواه اضافه می شود، بناء علیهذا همان علل و موجبات قانونی و اتخاذ رویه ارفاقی و استرضای خاطر است که ضرورت بحث و مطالعه قضائی آراء صادره را پیش آورده!

اجمالا منظره قضائی و شکلی یکی از این دعوای و گردش دادرسی این است

که :

شخصی که حداقل یک سوم و در بعضی مواقع نصف دوره زندگی اجتماعی و مدنی خود را با استفاده از مندرجات و مشخصات قانونی شناسنامه اش که داشته و عنوان سند رسمی و مشخص احوال او بوده سپری می نماید. و بصورت مختلف قانونی از قبیل سیر مراحل تحصیلی انجام خدمت سربازی. تحصیل گواهی حصر وراثت. استفاده از ماترک مورث خود. بالاخره ازدواج قانونی در دفاتر ازدواج. وثبت ولادت خویش. بصورت اشکال گوناگون استفاده قانونی و حقوقی نموده. و بدین وسیله تعلق شناسنامه و انحصار خصوصیات آنرا بخود افراد و مسلم نموده است. و جای هیچ گونه تردید و تاملی برای انتساب چنین سندی بوی درمیان نیست. صرفاً برای استفاده از یک فرصت و موقعیتی درصدد برآید که آن وضع سجلی و احوال ثابت و مشخص و معلوم خود را بهم زده. و شناسنامه جدیدی که بتواند منظور او را از لحاظ مشخصات و مندرجات مورد ضرورت تأمین نماید تحصیل کند و در نتیجه با تهیه و تنظیم یک برگ شهادتنامه محلی و جلب نظر یک نفر پزشک برای داشتن سن مخصوص و رونوشت شناسنامه که در دست دارد. و تنظیم دو نسخه دادخواست بداد گاه شهرستان یا درغیاب آن بداد گاه بخش مدعی می شود که:

شناسنامه که با آن کیفیت دارد و استفاده نموده. متعلق به برادر یا خواهر متوفای اوست. که قبل از ولادت او متولد و فوت شده. و والدینش در اثر عدم توجه و جهل بقانون شناسنامه او را (بخواهان) اختصاص داده و شناسنامه واقعی او را نگرفته اند. که بالنتیجه قهراً از شناسنامه غیر استفاده نموده، و برای اوفعلا موجبات اشکال حقوقی و مدنی شده است!

و از آنجائیکه تاریخ ولادت شناسنامه متوفی با تاریخ ولادت وی تطبیق ندارد. لذا با توجه به شهادت شهود و مدارک امر تقاضای الزام ثبت احوال به ابطال شناسنامه متوفی و صدور شناسنامه جدید با تاریخ ولادت مورد تشخیص پزشک می نماید:

و رود چنین دادخواستی با آن ضمایم و مدارک واهی و دعوی بی اساسی که محرک و مشوق طرح و اقامه آن فقط و فقط لزوم ضرورت شخص دارنده شناسنامه قانونی بوده. دفتر داد گاه مرجع رسیدگی را مکلف به تعیین وقت رسیدگی و ابلاغ نسخه دوم آن با دادر ثبت احوال و دادسرا می نماید. و چون دعاوی اسناد سجلی از نوع اختصاری است. در نزدیک ترین وقتی که ابلاغ شده دادرس داد گاه بعد از استماع اظهارات چهار نفر گواه حرفه یا شنیدن اظهارات نماینده ثبت احوال که معمولاً فاقد شرائط دفاع و اشاره ب مواد قانونی اعتبار اسناد در قانون مدنی و قانون ثبت احوال است. و یا توصیفی از کیفیت تنظیم سند و ازدوسه سطر تشریفات خارج نیست. و بالاخره تجدید تقاضای خواهان ختم دآوری را اعلام و چنین اعلام رای می نماید.

« مستفاد از دعوی خواهان و بیانات بی شائبه خواهان که همگی متفقاً بر صحت دعوی مطروح شهادت داده اند، و هکذا گواهی پزشک. قیافه و هیكل خواهان این است که شناسنامه که رونوشت مصدق آن ضمیمه دادخواست است. متعلق بخواهان نبوده. و چون از طرف نماینده ثبت احوال

به شخصیت شهرد و اظهارات آنها و دلایل و مدارك دعوا اعتراض موجهی نشده . لذا دعوی خواهان در نظر دادگاه محرز بوده و مقرر میشود . که اداره ثبت احوال شناسنامه شماره .... صادره حوزه .... شهرستان .... را ابطال و شناسنامه جدیدی با همان مشخصات و با تاریخ ولادت روز .... ماه سال .... شمسی صادر و بخواهان تسلیم نماید . و این رأی در مدت قانونی بعد از ابلاغ قابل رسیدگی پژوهشی در دادگاه استان است . »

به چنین دادنامه‌ئی یا اداره محکوم علیه تسلیم می‌شود . یا اینکه دادخواست استینافی ( که واجد هیچ یک از شرایط شکلی دادخواست مندرج در آئین دادرسی مدنی نیست ) تسلیم می‌نماید . که بعد از تبادل لوایح معموله به نظر دادگاه استان می‌رسد . و دادگاه مزبور با یک نظر اجمالی دادنامه موصوف را تأیید و اجرای آن را از نظر قانونی خالی از اشکال میدانند .

و بالتبینه شناسنامه که سالها طرف استفاده قانونی و حقوقی بوده و مطابق مواد مختلف قانونی دارای عنوان سند رسمی و معرف هویت و شخصیت اجتماعی او بوده تمام اثرات حقوقی و قانونی خود را بایک تشریفات بی روح و عادی از موازین قانونی از دست میدهد با این وصف فرض اینکه در جریان زندگی یک شخص چنین اشتباه و اتفاقی رخ ندهد . دور از عقل و غیرمقدور نخواهد بود . مواد بسیار نادری از این نوع بی قیدی هاممکن است بروز نماید . ولیکن نه در هر خانواده ! و نه با این تعدد و ارقام حیرت آور ؟ با کمال تأسف در حال حاضر یک قسمت قابل توجهی از آمار قضائی بعضی از دادگاه های حقوقی از صدور احکام و پرونده های مختومه از تصحیح شناسنامه و یا ابطال آن تأمین می‌شود !

و شاید گلایه های دوستانه توأم با مراعات احترام اداری در تقسیم و ارجاع دادخواست های دعاوی اسناد سجلی مابین شعب دادگاه های شهرستان و استان باشد که با وساطت و اتخاذ تدابیری برطرف می‌شود و صدور احکام تصحیح شناسنامه در دادگاه های حقوقی آنها را بروسفیدی بیشتری نزدیک نماید !

اما در چنین اوضاع و شرائط دادرسی باید معترف هم بود که اگر این نوع دعاوی مطرح نگردد . برای پیش آمد چنان وضعی موردی نخواهد بود . ولی باید چاره جوئی کرد . و جلو دعاوی موهوم و بی اساس و صحنه سازی های دعاوی را گرفت . و با دادرسی های دقیق و احکام مستدل توأم با عدالت قضائی که موافق روح و خواسته قوانین باشد . محیط قضائی و فعالیت را برای بهم زدن پایه و اساس قوانین و مقررات اسناد رسمی برای سوء استفاده کنندگان مساعد نساخت .

که چون این قسمت مورد بحث اصلی ما نیست . آنرا بحال خود می گذاریم . و وارد آثار و نتایج آراء احکام محاکم در مورد ابطال شناسنامه و صدور دستور جدید آن نمی شویم .

## آثار قانونی و قضائی

از مجموع مفاد چنین آرائی نتایج و آثار قانونی و حقوقی ذیل بدست می آید.

الف - شخص محکوم له بدون شناسنامه است.

ب - تابعیت ایرانی دارد.

ج - تاریخ ولادتش همان است که مورد حکم واقع شده.

د - دارای نام خانوادگی است که در شناسنامه ابطال شده درج است.

ه - منتسب به پدر و مادر دارنده شناسنامه ابطال شده میباشد.

و - دارنده شناسنامه قبلی که یک فرد مشخص و معلوم بوده فوت شده. که اینک

یکایک مسائل و مراتب فوقرا مورد گفتگو و بحث قرار دهیم:

### شخص محکوم له بدون شناسنامه است :

در عرف و قاعده ثبت احوال در حال حاضر نمی توان شخصی را آنهم دز سن و سال بزرگترها بدون شناسنامه اعلام نمود. مگر اینکه تحقیق و رسیدگی مرتب و منظمی دفاتر و اسناد و سوابق سجلی خانواده آن شخص و محل اقامت هائی که تا کنون داشته بعمل آید. زیرا از یک طرف ثبت وقایع ولادت امروزه در تمام نقاط کشور تا اندازه و حدودی دارای نظم و ترتیب مداوم و مستمری است. و اگر تاخیر و فاصله وجود داشته در اثر تغییرات اداری و امثال آن بوده و اقتضای آنرا ندارد که فردی بالفرض ۲۰ سال ( یا چندسال کمتر و زیادتر) بدون شناسنامه باشد لذا هر کس چنین ادعائی داشته باشد مراجعه بسوابق سجلی پدر و مادر مورد ادعایش و سوابق و دفاتر و اسناد محل اقامت های او یک امر ضروری و اجتناب ناپذیر است.

و نمی توان بدون تحصیل چنین اطلاعاتی از احوال شخصی و خانواده او حتی در حداقل قدر متیقن نسبت بدعوی نداشتن شناسنامه شخصی اظهار نظر نسبی هم نمود. تا چه رسد بیک رای قطعی قضائی.

در این صورت مسلم این است که تشخیص بدون شناسنامه و بالمآل بدون سند سجلی بودن شخصی جزو فطرت و طبیعت اقتضا و صلاحیت اداری ثبت احوال است نه داد گاه شهرستان و صدور حکم قضائی درباره آن تعدی و تعرض به صلاحیت و وظائف ثبت احوال است. و داد گاه صادر کننده حکم در صورت اقدام باین عمل بطور آشکار و روشنی از صلاحیت قانونی خود خارج می شود.

### محکوم له تابعیت ایرانی دارد :

وقتی دادنامه قطعی برای تنظیم اسناد سجلی و صدور شناسنامه فردی صادر می شود مفهوم و معنای قضائی دیگر آن اینست که صادر کننده حکم و بالتیجه مراجع قانونی و اداری کشور در هر منزلت و موقعیتی که باشد چنین شخصی را ( دارای تابعیت ایرانی ) می شناسند. زیرا حق داشتن شناسنامه و یا حق تحصیل قانونی آن بحکم صریح مقررات ماده ۳۲ قانون اصلاح قانون ثبت احوال فقط از حقوق افراد ایرانی است. و وقتی حق تحصیل شناسنامه را برای فردی قائل می شویم. طبعاً وی باقتضای چنین حقی تبعه مسلم ایران است.

در حالی که تشخیص تابعیت اشخاص بر حسب صریح کتاب دوم از جلد دوم قانون

مدنی آئین نامه آن در شهرها از وظایف قانونی ادارات شهربانی و در خارج از شهرها بعهده ادارات ژاندارمری و در مرزها از وظایف سازمان مرزبانی هاست!

و اگر فردی مقیم خارج از کشور باشد جزو وظایف مأمورین کنسولی خواهد بود با این صراحت قانونی و سابقه عمل دادگاه هائیکه مبادرت به صدور چنین حکمی می نمایند. چگونه آثار قضائی و حقوقی خود را با همه صراحت قانون و سابقه عمل به حقوق و وظایف ادارات و مراجع فوق تسری می دهد.

و در واقع سند تابعیت بدست فردی می سپارد که او را از این لحاظ می شناسد و نه صلاحیت صدور و تسلیم همچوسندی دارد.

و باید پرسید آیا با وجود این صراحت صدور چنین رائی تخلف قضائی نیست؟  
و قابل تعقیب و رسیدگی انتظامی نمی باشد؟

### تاریخ ولادت محکوم له

اگر ماده ۳۰ قانون اصلاح ثبت احوال را مطالعه کنیم و صراحت بیان ماده ۸۰ آئین نامه آنرا از نظر بگذرانیم. تشخیص سن اشخاص در موقع تنظیم اسناد سجلی او در صلاحیت خاصه نماینده ثبت احوال است و می گوید:

**مأمورین ثبت احوال با حضور دو نفر گواه باظهارات اظهارکنندگان رسیدگی پس از تشخیص آن شناسنامه صادر مینمایند»**

فلسفه وضع و تصویب چنین صلاحی به نماینده ثبت احوال در آن زمان برای حفظ و حراست مقررات راجعه به نظام وظیفه است که تا کنون با قانون ثبت احوال مربوط بوده است.

بنابراین وقتی دادگاه شهرستان نماینده ثبت احوال را مکلف به قبول ثبت تاریخ ولادتی می نماید. که در دادنامه قطعی شده قید و تصریح گردیده است. در واقع و حقیقت امر این حق تشخیص را از وی سلب می نماید. و ضمناً به منظور قانونی و هدف آن از حق تشخیص پشت و پا می زند و در مواردی مسئولیت و فرار فردی را از خدمات نظام وظیفه به عهده نیز میگیرد. و اکثر آ مدعیان ابطال شناسنامه و متقاضیان شناسنامه جدید با این منظورهای غیر قانونی طرح و اقامه دعوا می کنند. و می خواهند مشخصات سجلی خود را از جنبه های مختلف و فرار از تکالیف و آثار قانونی آنها مکتوم نمایند.

### محکوم له منتسب به پدر و مادر صاحب شناسنامه ابطال شده می باشد

قابل بحث نیست که موضوع نسب و ارتباط آن با حقوق مدنی در قوانین کشور ما موقعیت بس برجسته دارد. و همیشه قسمت اعظم مرافعات و دادرسی ناشی از این منشاء قانونی است و با تردید ارتباط اجتماعی و مدنی اهمیت بیشتری کسب می کند. لذا از این حیث برای حفظ و حراست قانونی آن کمال ضرورت و توجه لازم است.

اما برعکس در آثار حقوقی این قبیل احکام این موضوع مهم نیز مانند مسائل ششگانه دچار تعرض غیر قانونی می شود. با این تفصیل که شخص محکوم له با تحصیل و دادنامه که از آن بحث می شود. سند رسمی قضائی بدست می گیرد و بر فرق احوال کسانی می گوید که قانوناً او را بفرزند و پیوند پدر و مادری قبول نمی کنند.

زیرا او باصطلاح معروف « تنها به قاضی رفته » وبدون تحصیل سند وانتساب واقعی اسناد سجلی با مشخصات سجلی پدر ومادر دارنده شناسنامه ابطال شده قرابت نسبی بوجود می آورد. چرا برای این که دادگاه شهرستان واستان این دو مرجع قضائی در دادنامه صادره تصریح نموده ( که شناسنامه جدیدی با همان مشخصات سجلی شناسنامه ابطال شده) بخواهان تسلیم نماید.

در صورتیکه لازمه تنظیم همچو سندی ( شناسنامه ) این است که شخص بدون شناسنامه اقرارنامه تنظیم شده در دفتر اسناد رسمی را برای احراز قانونی چنین انتسابی باید ارائه دهد. و یا اینکه در شناسنامه جدید در مورد مشخصات ابوبین آن فقط به ثبت ( اسم شخصی بدون ذکر نام خانوادگی وشماره شناسنامه ومحل صدور آن اکتفا گردد) تا انتساب دارنده شناسنامه بدون مستند باشد و اگر بعداً با تحصیل اقرارنامه رسمی یا دادنامه قطعی چنین وضعی و نسبتی احراز شود. شناسنامه و اسناد سجلی تکمیل ومورد استفاده واقع گردد.

### نام خانوادگی

با در نظر گرفتن قواعد ومقررات راجعه به ثبت احوال حق استفاده نام خانوادگی را از دو طریق متمایز می توان بدست آورد.

- ۱ - از طریق انتخاب نام بلامعارض ثبت نشده در دفاتر نام خانوادگی اداره ثبت احوال محل تنظیم سند.
- ۲ - از راه تحصیل اجازه از دارنده حق تقدم یا قائم مقام قانونی آنها تحت شرایط بخصوصی.

در غیر اینصورت هنگامی حق استفاده از نام خانوادگی پدر یا مادر برای فرزندان او امکان قانونی خواهد داشت که آنها در حین تنظیم سند یا بعد از آن به بلوغ قانونی ( ۱۸ سال تمام ) نرسیده باشند.

به عبارت دیگر تسری قانونی نام خانوادگی پدر بر فرزند منحصر بایام صغر سن اطفال اوست. واستفاده بعدی آنان در مراحل بعد از بلوغ ( بشکل تنظیم اسناد سجلی جدید ) که موضوع بحث ماست ولو اینکه پدر شخصی که سند سجلی جدید برای او تنظیم می شود. دارنده حق تقدم نام خانوادگی باشد. باید با تحصیل اجازه کتبی مسجلی صورت قانونی یابد و اگر پدر چنین شخصی خود دارنده حق تقدم این اسم نباشد. تازه چنین پدری حق واگذاری واستفاده نام خانوادگی خود را بفرزند بالغ و کبیر خود ندارد. علیهذا باید گفت. دادنامه که دستور تنظیم اسناد سجلی بخصوصی می دهد. که بانام خانوادگی ( شناسنامه ابطال شده ) نام خانواده شخصی بدون شناسنامه ثبت وتسجیل گردد. و از نام مزبور استفاده به معنی ومفهوم قانونی نماید.

با توجه بحقوقی که اشخاص دارنده حق تقدم نام خانوادگی دارند. واستفاده دیگران از آن تابع قواعد وشروط بخصوصی است. تعدی وتجاوز غیر قانونی مسلم و روشنی است. و برای آنها عنوان غصب را خواهد داشت. که حکم آن در مقررات ماده ۹۹۸ قانون مدنی مصرح و روشن است ومعلوم نیست که دادگاه صادر کننده حکم جواب اعتراض ذوی الحقوق

را چه می گوید. و عمل غیر قانونی خود را به چه صورتی در صورت شکایت انتظامی توجیه و استحسان می بخشد که مورد قبول قضائی و انتظامی گردد.

### ابطال شناسنامه

دلایل ابطال شناسنامه فقط شهادت شهوداست. آنهم شاهد و شهادتی که از وضع و احوال متوفی بی خبر می باشد. نه گواهی فوت بیمارستان و پزشکی طرف اعتماد وجود دارد نه تصدیق مراجع قابل قبول دیگر نه سایر قرائن و امارات وقوع فوت. و لابد هم اگر شناسنامه متعلق به محکوم له نیست. به کدام دلیل و سندی متعلق به شخصی نیست که او در حال حیات و فعالیت زندگی نیست

در این صورت ابطال شناسنامه وی از غیر قانونی انداختن سند او آن هم بحکم محکمه منطقاً صحیح نخواهد بود که حداقل تأثیر سوء آن در صورت مراجعه صاحب سند با اداره ثبت احوال ابطال سند فوت از طریق دادگاه شهرستان است.

علاوه از این کلمه ابطال غیر از ثبت فوت است. ابطال در عرف و اصطلاح ثبت احوال مخصوص موارد تکرار شناسنامه می باشد. که معمولاً شناسنامه اخیرالصدور محکوم بآن است. و این در موقعی است که شناسنامه بدون ملازمه قانونی تنظیم شده باشد. اعم از اینکه برای منظور خاصی و تعهدی در بین بوده و یا در اثر اشتباه به تصور بدون شناسنامه بودن فردی صادر گردد.

علیهذا نتیجه گیری لغوی از کلمه ابطال برای ثبت فوت ولو قریب الذهن هم باشد صحیح نخواهد بود. که اگر انشاء الله توفیقی حاصل شد در تکمیل نظریات خود بحث دیگری در این موضوع خواهیم داشت.